

متن پرسش

سلام علیکم: در فرازی از الهی نامه طولانی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «الهی أفحمتنی ذنوبی و قطعت مقالتی فلا حجت لی و لا عذر فانا المقر بجرمی المعترف بإسائتی الأسیر بذنوبی المرتهن بعملی المتهور فی بحور خطیئتی المتحیر عن قصدی المنقطع بی: معبودا! گناهانم مرا خاموش ساخته، و سخن گفتنم را قطع کرده، و هیچ عذر و برهانی هم ندارم. بنابراین منم که به گناه خویش اقرار می کنم. و به بدی خود معترفم. و این منم که در بند عملم گرفتارم. و در رهن کردار و عملم هستم. از بی باکی خود، خویشتن را به دریاهاى خطاکارى خود انداخته ام. و از مقصد اصلی سرگردان شده ام و راه چاره بر من قطع شده» استاد چرا مولای پارسایان و امام متقیان اینگونه با خدا سخن می گوید؟! خیلی حیرت آورده!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنگرید که حتی مردی که همه حرکاتش از کودکی حکایت حق‌گرایی اوست؛ وقتی از یک طرف به عظمت حضرت حق می‌نگرد و از طرف دیگر به ظرفیت‌های نهفته خود، چه می‌گوید؟ تا ما باشیم و هزار راهی که باید به نور اولیای الهی در مقابل خود گشوده بیابیم. تازه در آن موقعیت است که می‌یابیم مولایمان از چه منظری این سخنان را به میان می‌آورند از بس متوجه ظرفیت بی‌نهایت خود هستند. در این رابطه خوب است به موضوع «حسنات الابرار سیئات المقربین» نیز فکر شود. موفق باشید